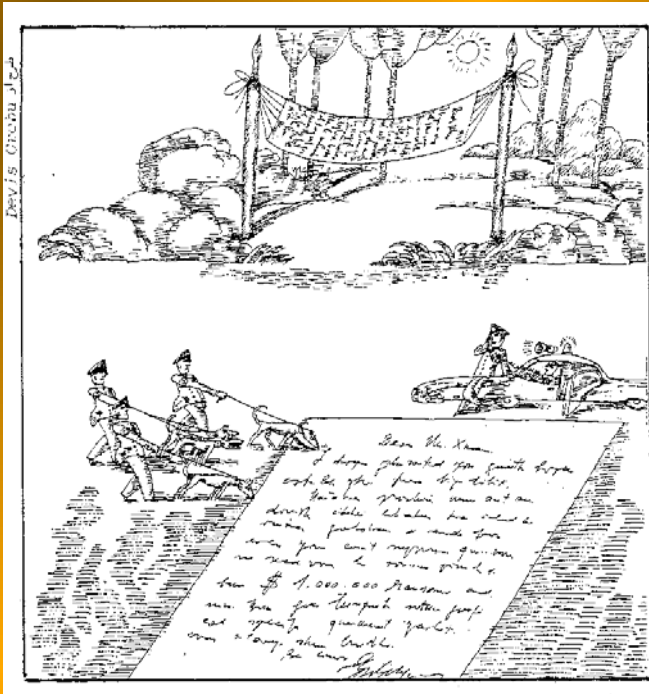




۱۳۹

ہما ناطق : سرکوب جنبش دانشجوئی

( زمان نو ، شمارهء ۱۰ ، آبان ۱۳۶۴ )



ویرایش و پیرایش:

تقی امینی ، ا. رحیم ، باقر شاد ، بوریس فرانکل Boris Fraenkel ، م. مہربان ،

ہما ناطق ، رازمیک بیغظری .



## فهرست

۵	م. مهربان	* در آمد
<hr/>		
۱۱		* نگاهی به رفتار فرهنگی معاصر ما، اشاره به اثری فلسفی و بررسی کتابی از کتاب ها بابک بامدادان
<hr/>		
۲۸	سامی نشیر برگردان: بهروز راهی	* رخساره های اجتماعی، قدرت های سیاسی، ایده - ثنونی ها : نمونه های جهان عرب مسلمان
۴۹	م. عثمان " ناصر شباهنگ	* سودان به کجا می رود؟
<hr/>		
۵۷	محمود مسعودی	* خون کسان
<hr/>		
۷۶	فرید نوری، نادر موسوی اسدزاده	* در نشستی با سرد بیر نیو لفت ری ویو
۸۳	جلال ایجادی	* یادی از یانکه له ویچ
۸۸		* معرفی کتابی از یوهان پل آرناسون
<hr/>		
۹۱	ا. رحیم، باقر شاد	* فراموشخانه های فردا
۱۱۵	رازمیک یغنظری	* انتظار شهر
<hr/>		
۱۲۰	و. مولود	* لنین و انقلاب فرهنگی، برداشتی از یک کتاب
۱۲۹	ک. کامروا	* آموزش و دموکراسی مشارکتی
<hr/>		
۱۴۳	هما ناطق	* سرکوب جنبش دانشجوئی
۱۶۶	فتحعلی آخوندزاده	* در نقد موجد و مذهب موجود
<hr/>		
۱۷۴	حسن رجب نژاد	* از میان نامه ها
<hr/>		
۱۷۸	اشرفن هیم برگردان: ناصر منوچهری	* ترانه های تبعید
۱۸۰	اریش فرید " باقر شاد	* ا و
۱۸۱	ناظم حکمت " تورج اتابکی	* باز هم درباره ی مرگ
۱۸۲	ا. بهزاد	* یادی از گذشته
۱۸۴	عبدالله کشاورز آبی	* آزادی



هما ناطق

## سرکوب جنبش دانشجویی (۱۳۴۱-۱۳۳۴)

نوشته حاضر بر پایه اسنادی فراهم آمده است، که بحظی شعاعیان در اواخر سال ۱۳۵۴، پیش از آنکه در جنبش چریکی کشته شود، در اختیار من نهاد. ماجرائی که از شرح آن سیر گذرم. اما در ادای دین می‌گویم آن اسناد را، همراه با مدارک تویافته دیگر، بی کم و کاست و چه بسا فهرست وار بدست دهم. این مختصر را هم به نام و نه یک صاحب اسناد می‌گارم و نه جنبش دانشجویان ایران تقدیم می‌دارم.

سخت‌وای آن مجسوعه اسناد که شعاعیان به خانه ما آورده، به اختصار عبارت بود از: اسناد کودتای ۲۸ مرداد، اعلامیه‌ها و بیانیتهای گوناگون در این باب، بویژه اعلامیه‌های دانشگاه تهران، اعلامیه‌های روحانیان، از جمله رساله چاپی از خمینی در پشتیبانی سرختمان از قانون اساسی مشروطیت، همراه با این رساله که: این قانون خونبهای هزاران شهید انقلاب مشروطه است؛ ناظران سازمان، احدی را حق نیبیر یک ماده از آن نیست. این رساله را با امضای بدیننده آن، به سال ۱۳۴۰، در تم چاپ کرده بودند. همچنین در میان آن از راجی شامل یک چمدان کوچک و یک کیف دستی، اعلامیه‌های نیروها و احزاب مختلف بویژه در دوران نخست و ریزی امینی از جمله نهضت آزادی به چشم می‌خورد. علاوه بر دو نامه و نشریات زمانه، عکس‌هایی از دکتر مصدق در احمدآباد، اشعار منتشر نشده شعاعیان، سروده‌ها و سرودهای انقلابی دیگران و مدارکی از این دست دیده می‌شد.

به سال‌های بعد از انقلاب بر آن شدیم که بخشی از این مجسوعه را که در ریختن با جنبش دانشجویی بود، تکمیل و منتشر کنیم و تاریخچه‌ای از مبارزات دانشجویان فراهم آوریم. قرار بر این شد که الف رحیم، نوران رنناخان تا کودتا را بر عهده گیرد و من دوران کودتا تا انقلاب را.

مجمعی که می‌خوانید، بخشی است از آن کتاب و گوشه‌ای از سهم من در آن کتاب. اگر گاه از آن مجموعه گزارش زار بهره گرفتند، غرض جز این نیست که آن اسناد را به روزگار، و از دستبرد روزگار در امان داریم. شاید هم خواست صاحب اسناد در همین سلسله بوده باشد.

\* \* \*



به ادوار کورناگون، تاریخچه جنبش دانشجویی ایران، هم بدانگاه که افکار و افراد را در کنار یکدیگر پیش می‌برد، خود اندیشه های رایج و سیاست های حاکم بر زمانه را باز می‌گوید و حال و روزگار کشور را به رهنه زمانی می‌شناساند. نیازها و خواست های جمع نا همگن دانشجویان، میانگینی است از نیازها و خواست های همگن جمع. اعتلای جنبش دانشجویی آنجا که یکپارچه و یکمداست، بازتابی است از اعتلای فرهنگی میهن ما، یعنی تبلور شکلی همگان است در برخورد با اندیشه و بیان و اجتناب غیر. پراکندگی دانشجویان، چه از سوی حکومت و چه از سوی احزاب، نشان از تفرقه در میان مردم و نیروهای درگیر است. پس بی سبب نیست که اهل قدرت، همواره و به لحظه ای که احزاب را وانهاده اند، نخبه دانشگاه را نشانه رفته اند. چنانکه آزادی کُشی و فرهنگ کُشی را با سرکوب دانشجویان آغاز کرده اند. چنین بوده و چنین هم هست. اسلامیان نیز این شیوه را از گذشتگان آموختند و به کار بستند، ورنه ابتکار نه از آنان بود. گرچه گفته اند آزموده را آزمون خطاست، اما این سخن نیز را برای ملت فراموشکار ایران نگفته اند که هرگز از تاریخ و تکرار تاریخ درسی به یادگار نبرده است. هم امروز هم - اگر نیک بینی، دل به سوی کسانی دارد که بیسابقه پیشقدم فرهنگ کُشی بوده اند و با روی به نوحاستگانی که میروند تا سرزشت ملت را به جهل مرکب قلم زنند.

گواه آنچه آوردیم جنبش دانشجویی به دوران حکومت دکتر علی امینی (۱۳۴۱ - ۱۳۴۰) است و سیاست آن دولت در قبال آزادی، دانشگاه و دانشجویان، که موضوع اصلی سخن ما نیز هست.

اما پیش از آن و مقدمه وار، مختصری از این تاریخچه را به دنبال کودتای ۲۸ مرداد می‌آوریم، تا تحول جنبش را بهتر بدست داده باشیم.

بعد از سال های ۱۳۳۲، یعنی پس از پیروزی کودتاگران و شکست جنبش ضد استعماری و نیز خیانت دهشتناک حزب توده، سراسر کشور را رکود و سکون فرا گرفت. پشتیبانی سرسختانه دولت شوروی از تیمسار زاهدی و استرداد طلاهای ایران به دولت کودتا، جوانان چپ را بی "الگو" و سردرگم برجای گذاشت.

جبهه ملی که هنوز به خاطر هواداری از دکتر مصدق وجهه ای داشت، بعد از کنار رفتن "پیشوا" بی آرمان، بی هدف و بی برنامه برجای ماند و از سازماندهی ناخرسندی ها ناتوان آمد. تنها گاه به این دل خوش داشت که رژیم رفتنی است، پایگاه ندارد، و سرانجام آمریکا بشیدمان از کودتا، به سردمداری جبهه رضا خواهد داد.

در این انتظار واهی، روشنفکران جوان، چشم به راه رهائی، در پس امید کور سنگر گرفتند و در خویشتن خویش فرو رفتند. بسیاری در سوز و گداز شکست، بساط تریاک و ناله شبگیر را گستریدند. بدینسان در بیزاری از سیاست، روح نشئه و ادبیات اقیون جان گرفت. عصر "بوف کور" فرا رسید. صادق هدایت، نه مظهر عمیان علیه فرهنگ حاکم، که پیام آور و خردکشی جلوهر آمد. فضا با بوی "سلاخ خانه" بوف کور و "سه قطره خون" و "سگد و لگد" پر شد. حرمان قرون دم به دم انفعال داد و از زبان طوطی "داش آکل" و "عنبر" و لوطی



چویک، سرود هجران سرداد - نیما اگر باب شد، افکارش بر زمین ماند + نوای "مرغ آمیسن" و "در قایم نشسته به تپشکی" بار دیگر برخاست، اگر هم وزن شکست، زمستان نشکست، زاغ های سیاه از "تکدرخت" های توللی و نادر پور پر گرفتند + هنوز کسی به "تا آخریسن نفس" توللی نمی اندیشید و نادر پور یکی از زیباترین اشعارش را در نیم ترخت، مٹی مٹی سرود که: "شعری اسب در دلم - شعری که دوست دارم و نتوانمش سرود - شعری از آنچه هست - شعری از آنچه بود" و هر کس "همراه" خود را به گوشه ای از خرابیات می جست + این بدبسی و نومبدی، در گزینش آثار فرنگی و ترجمه ها نیز به چشم می خورد + نوشته های کافکا، که عمیان علیه یهود آزاری است، به مصیبت نامه "مسخ" شد و بیاری دل افروندگان از راه مانده شناخت + جمعی جویر و داستایوفسکی سخت باب روز شدند + روشنفکران نخبه تر روی به "هرمان هسه" آوردند که در داستان "دُمان" سرنوشت آدمی را بر پشانی او حک می دید و "تهوچ" سارتر هم جای خود را داشت +

در این فضای انفعال و انتظار، "مجله فردوسی" پا گرفت و عالمی داشت و چاشنی شب های اقیون زدگان را سدارک می دید + آن نشریه که هنوز آثارش باقی است، روشنفکران را به جهان هم می انداخت و برایشان فلسفه هستی می تراشید + رژیم آن لپرتامد را پروبال می داد و می چرخاند، و "نهیبت روشنفکرانه" و یا بقول امروزی ها "پولمیک" بی سروته را جایگزین اندیشیدن و نقد اندیشه می کرد + بدینسان تخریب جای سازندگی را می گرفت +

جنبش دانشجویی نیز از این خجندی گریزی نداشت و گاه لنگ لنگان یا پژمردگان همراه بود + از پی آمدهای کودتا در دانشگاه آگاهی داریم + کشتار ۱۶ آذر ۱۳۳۲ را در جای دیگر بدست داده ایم (نگاه کنید به: دانشجویان و مبارزه طبقاتی در ایران: زمان نو، شمساره ۱، مرداد - شهریور ۱۳۶۰، تهران، نشر معاصر، ص ۲۲-۵) + می دانیم که از این تاریخ گمارد در دانشگاه مستقر شد + دولت حتی آزادی نسبی انتخابات را از هیات علمی گرفت، و دکتر اقبال را به دانشگاهیان تحمیل کرد، و فعالیت سیاسی را برای دانشجویان ممنوع اعلام نمود و اختناق بر محیط تحصیل و تدریس حاکم گشت +

در دانشگاه تهران خبری از تظاهرات و اعتصاب نبود + گهگاه اعلامیه های پراکنده منتشر می شد، اما راه به جایی نمی برد + تنها عمل اعتراضی شاید در ۱۳۳۴ بود که به مناسبت برگزاری "هزاره ابن سینا" در تهران، گروهی از دانشجویان، در جهت افشاگری، بسته دیدار ایران شناسان رفتند و برخی بازداشت شدند +

در خرداد همین سال اعتصاب ۲۰/۰۰۰ کارگر کوره یز خانه های تهران، جوانان را به جنبش و جوش آورد + دکتر اقبال، نخست وزیر وقت هشدار می داد: "من از اعتصاب بدم می آید + هر حرکت اعتصابی را با نیروی انتظامی درهم می شکنم" + درگیری قوای پلیس با اعتصابیون که جوانان را هم با خود همراه داشت، چند کشته و زخمی برجای گذاشت +

در ۲۰ دیماه نوبت به راه پیمایی دانش آموزان رسید که به سوی وزارت فرهنگ روان شدند + دانشجویان هنوز سردرگم، به پشیبانی کتبی از رفقای جوان بستند کردند و دنبال نگرفتند + تا سال ۱۳۳۸، جنبش دانشجویی در سرگردانی سر می کرد + در سال تحصیلی ۳۸-۱۳۳۷، در



دانشگاه های ایران ۱۴۰۰۰ دانشجوی نام نویسی کردند، بدین قرار: در دانشگاه تهران ۶۳۰۰ نفر، در دانشگاه تبریز ۱۰۵۵ نفر، در دانشگاه شراز ۴۹۰ نفر، در دانشگاه شهید ۴۸۰ نفر. اقدام مهم دانشجویان دانشگاه تهران در این سال، برپائی "کمیته سوخت"، در جهت هماهنگ کردن فعالیت های صنفی - سیاسی بود. یکسال بعد "سازمان دانشجویان دانشگاه تهران" ایجاد شد که ۶ عضو داشت.

نخستین بار بود که بعد از کودتا دانشجویان برآن شدند تا سالگرد ۱۶ آذر برگزار کنند. اعلامیه "کمیته دانشجویان" در این رابطه سخت گویا و بیانگر روح زمانه است. دانشجویان در فراخوان خود، به یاس حاکم از پس کودتا اشاره کردند و نوشتند: "آتش پیکار در زیر انبوه خاکستر استبداد و خیانت، شعله و گرمی خود را از دست می داد. سکوت و سیاهی چنان بود که به آسانی می شد باور کرد که همه چیز پایان گرفت و خاکستر شد. دیگر نمی شود کاری کرد. حُثت که با درفش نمی چنگد. این جمله ها بر زبان ها جاری می شود. کودتاییان به مزدوری اجانب رفته بودند. "آنگاه، بی آنکه راهی به آینده بنمایند و بکشایند، خطاب به یاران خود گفتند: "ای دانشجویان، تو باید در نظایراتی که بسسه مناسبت ۱۶ آذر برپا می شود، شرکت کنی. شوکت در این مراسم دفاع از تمام ارزش ها و آرمان های انسانی است، اظهار انزجار نسبت به تجاوز به حریم دانشگاه است، اظهار نفرت از آدم کشی در کلاس درس است." (اعلامیه کمیته دانشجویان، به مناسبت ۱۶ آذر ۱۳۳۸)، در ۱۳۳۹ جبهه ملی دوم برپا شد و از آنجا که شاه در پیام رادیویی، توید انتخابات آزاد را داده بود، ملیون نیز تصمیم به مشارکت گرفتند. بدین مناسبت اجتماعات گوناگونی شکل گرفت و جنبش دانشجویی را بار دیگر، در جهت آزادی انتخابات به حرکت آورد. بدینسان مراسم سالگرد ۱۶ آذر را پرشکوه تر از همیشه برگزار کردند و به پشتیبانی از شرکت احزاب در انتخابات برآمدند.

اما بر خلاف قول و قرارها، دولت از پذیرفتن نامزدهای انتخاباتی جبهه ملی و حُثب ایران خودداری کرد، آراء قلابی را به صندوق ها ریخت و بدن سان از ۲۰۰ کرسی مجلس ۷۰ کرسی به حزب ملیون، ۶۵ کرسی به حزب مردم، ۳۲ کرسی به منفردین تعلق گرفت و ۳۰ کرسی دیگر معوق ماند.

در اوایل بهمن، دارودسته حاج رضائی و رشیدیان به اجتماع جبهه ملی حمله بردند، برخی را زخمی کردند و در فردای همان روز اعضای "کمیته دانشگاه" را به زندان فرستادند. بساز بهانه به دست دانشجویان افتاد. در ۶ بهمن ۴۰۰۰ دانشجوی در محوطه دانشگاه بست نشستند و خواستار "القو انتخابات ساختگی" و آزادی یاران خود شدند، بویژه که در طی آن چند هفته، علاوه بر کمیته دانشگاه، ۱۶۰ دانشجوی در بازداشت بودند.

قوای پلیس به محاصره دانشگاه برآمد و تا سه روز از رساندن غذا به دانشجویان، جلوگیری کرد. دانشجویان در قطعنامه تنیدی که همان روز نخست، در صحن دانشگاه خواندند، خطاب بسسه شریف، اسامی که به دنبال دکتر اقبال نخست وزیر شده بود، گفتند:

"دولت شما نیز مانند دولت اقبال، اصل آزادی بیان و قلم و اجتماعات را زیر پا





گذارده ۰۰۰ دولت شما نیز مانند دولت افسال ، با شهید و ایجاد رعب و هراس و حتی تعقیب و توقیف افراد از فعالیت های انتخاباتی جلوگیری می نماید . دولت شما نیز ۰۰۰ انجمن های نظارت بر انتخابات را از عناصر وابسته به احزاب ساختگی تشکیل داده ، تا چنانچه مقتضی است در مورد انتخاب افراد طبق نقشه و توصیه دولت عمل شود . ۰۰۰ محیط دانشگاه در همه وقت و در همه جا ، در دفاع از آزادی و احترام به قانون، سنگر آزادی و فرد دانشجو نیز همیشه سرباز آزادی است . بنا براین با دانشجویان دانشگاه تهران، در مورد ارائه اسن انتخابات رسوا ، اعتراض و اعلام خطر می کنیم . ۰۰ اگر دولت در مورد تامین اصل آزادی انتخابات قادر به مقاومت در برابر مداخله و اعمال نفوذ محافظ سنتغذ نیست ؛ بلادرنسنگ استعفا بدهد و با انتخابات را متوقف کند . ۰۰ ما به شما اخطار می کنیم که در صورت ادامه این وضع، برای جلوگیری از این تجاوزات، تنها علیه دولت شما به تظاهر اکتفا نکرده و دامنه تظاهرات را به محیط خارج از دانشگاه خواهیم کشید و در این صورت مسئولیت هرگونه حادثه ای متوجه شخص شما خواهد بود " (کمیته دانشجویان دانشگاه تهران، ۶ بهمن ۱۳۳۹) .

در ۹ بهمن، و برای نخستین بار درهای دانشگاه را بستند . اما دانشجویان از پای نشستند و موج اعتراض سراسر محیط تحصیلی کشور را فرا گرفت . در دانشگاه مشهد اعلام اعتصاب شد، در دانشگاه تبریز دانشجویان در گیری را به خیابان ها کشاندند و در اعلامیه ای که بدین مناسبت انتشار دادند، گفتند : " ما دانشجویان دانشگاه تبریز، نفرت عمیق خود را از اعمال غیرقانونی دولت ابراز می داریم . ما مبارزه خواهیم کرد و برادران خود را با پیگیری تمام دنبال می کنیم و اجازه نمی دهیم که بیش از این به طبقه دانشجو در ایران توهین شود " ( پیام دانشجو، ۱۴ فروردین ۱۳۴۰) ، خواست های دانشجویان تبریز عبارت بودند از :

- ۱ - دانشگاه هرچه زودتر باز شود .
- ۲ - دانشجویان زندانی دانشگاه تهران آزاد شوند .
- ۳ - مجلس "قلاپی" دوره بیستم هرچه زودتر منحل شود .
- ۴ - آزادی اجتماعات و مطبوعات برقرار گردد ( از اعلامیه دانشجویان دانشگاه تبریز، ۱۷ بهمن ۱۳۳۹) .

در اواخر بهمن دولت متعهد شد که به تدریج دستگیر شدگان را آزاد کند و ۵۸ نفر رها شدند . دانشجویان در اول اسفند اعتصاب را شکستند و دانشگاه گشوده شد . اما دانشجویان بر سرشتارهای خود باقی بودند . دولت شریف امامی پیشنهاد می کرد که دانشجویان شعار "آزادی انتخابات" را که سیاسی است رها کنند، تا باقی یارانشان از زندان آزاد شوند . اما این پیشنهاد به عنوان نشان از "فساد دستگاه حاکمه" طرد شد و تزلزل در مقام نخست وزیر انداخت که به دنبال تظاهرات معلمان، از کار برکنار شد .

از ویژگیهای اعتراضات و تظاهرات این سال، همبستگی دانش آموزان با دانشجویان بود . دانش آموزان، حتی تندتر از بزرگتر ها می گفتند و می نوشتند . در ربط با بست شبلیسی دانشگاه، اعلامیه شیرین دبیرستان های ایران از جمله " غلط بودن" روش آموزش و پرورش را که "اجتماع کوچک مدرسه" را با مشکلات فراوان روبرو کرده، یاد آور می شد و می پرسید :



"آبا هیچگاه مشکلات مدرسه خود را که انعکاس ناسامانی‌های محیط ماست، با درد های مردم مقایسه کرده ایم؟ ما در اجتماعی زندگی می‌کنیم که همه رو با بطلان بر اساس غلط استوار است. فقر و ورشکستگی اقتصادی همه جا ریشه کرده است، حقوق و آزادی های ملت همه جا پابعال شده است، ارزش های انسانی بدست مغلبدین و فراشان دوره استبداد از بین رفته و حق گوئی و آزاداندیشی جرمی است که آزادیخواهان ایران بارها به مجازات شدید آن رسیده اند. فرهنگ عمومی با پیروی از بزنامه های استعماری و کم مسئولیتی ۰۰۰ هـ سر روز تنزل می‌کند." از دیدگاه دانش آموزان، دولت کودتا نسل جوان را تنها از آزادی محروم نکرده، بلکه از "حیات انسانی" باز داشته است. هم چنین جنبش دانش آموزی، "دبیران خردمند" را نیز به "همراهی و راهنمائی" در "مبارزه علیه دستگاه خودکامه" فرا می‌خواند و به همبستگی با مدرسان برمی‌خاست (بیانیه دانش آموزان مدارس تهران، بهمن ۱۳۳۹).

در همان تاریخ، دانش آموزان قزوین نوشتند: باید سوسختانه از مبارزاتی که دانشجویان به راه "کسب آزادی و احیای حقوق از دست رفته ملت ایران" در پی می‌دارد، پشتیبانی می‌کرد. آنان نیز انزجار خود را از "دولت سرسپرده شریف امامی" اعلام داشتند. انتخابات دوره بیستم را که در "محیط وحشت و خفقان" و به صورت "فقلابی" انجام یافته بود، محکوم کردند و غیرقانونی خواندند. دانش آموزان قزوین نیز همبستگی با اهل قلمسوم و روشنگران را از یاد نبردند و نوشتند: "همگام و همگام و دوشادوش روشنفکران کشور علیه هرگونه تجاوزات استعمارگرانه که به حقوق ملت ما می‌شود، مبارزه می‌کنیم و تا پیروزی نهائی، بر پیمان مقدس خود وفادار خواهیم بود" (بیانیه دانش آموزان قزوین، بهمن ۱۳۳۹).

این همبستگی به عمل نیز دیده شد. در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰، معلمان مدارس تهران در اعتراض به تارسائی حقوق، اجتماعی در باغ باشگاه مهرگان ترتیب دادند. در این مراسم دانش آموزان و دانشجویان نیز شرکت کردند و اجتماع منفی را به تظاهرات سیاسی علیه دولت برگرداندند. قوای پلیس آتش به روی تظاهرکنندگان گشود و یکی از فرهنگیان، به نام دکتر خانعلی، به ضرب گلوله شهرستانی، رئیس کلانتری ۲، از پای درآمد.

فردای همان روز، ۱۰/۰۰۰ تن از جوانان و فرهنگیان، در حالیکه جنازه دکتر خانعلی را بر دوش می‌کشیدند، به سوی میدان بهارستان روان شدند. سازمان جوانان جبهه ملی، به خیال نفع جنازه در جلری مجلس افتاد. برخی راهی جمع آوری بیل و کلنگ شدند، اما پلیس پیش‌سختی کرد و جسد را دزدید.

قتل دکتر خانعلی، دولت شریف امامی را در بحران شدید فرو برد و استعفای او را سبب شد. فرهنگیان و دانشجویان، اکنون خمودی و رکود ۲۸ مرداد را پشت سر گذاشته بودند. پس چنین بود که تربیت حکومت به دکتر علی امینی رسید.

دولت امریکا، برای مقابله با جبهه ملی، که دوباره سر بلند کرده بود و نیز در جهت نواباندن صدای اعتراض، امینی را با شعار "مبارزه با فساد"، "اصلاحات ارضی" و آرمسان تقویت اسلام" در مبارزه با افکار اشتراکی روی کار آورد. در حکومت ۱۴ ماهه او بود که



"نهضت آزادی" پا گرفت و عاظمی به فعالیت برخاست.

بعد از انقلاب مشروطیت، امنیتی تخمین کسی بود که درهای مجلس را بست و فرمان شاه را جایگزین قوانین مجلس کرد. خود لقب "نخت وزیر خود مختار" گرفت و شاه که دستکم به ظاهر، ز طبقه قانون اساسی، مبری از مسئولیت بود، بار دیگر به مقام مسئول رسید. با این حال شعار اصلاحات ارضی در نزد بسیاری گیرا شد. امینی از این وجهه هم در خراب کردن چهره مصدق به عنوان "فئودال" بهره جست.

در خاموش کردن صدای چپ، که در آن سال ها برای حزب توده توه خورده می کرد، امینی وزارت دادگستری را به نورالدین الموتی، از اعضای حزب توده سپرد، تا آزادیخواهی خود را به جهانیان ثابت کند. هم چنین برای خاموش کردن اعتراض فرهنگیان، وزارت فرهنگ را به محمد درخشش، رئیس باشگاه سهرگان بخشید.

در زمان او بود که شعار "دانشگاه مال مردم است" جان گرفت و هم بدن عذر دانشگاه تعطیل شد.

و باز در زمان او بود که جنبش دانشجویی، پویاتر و پانجره تر از همیشه، سخنگوی خواست های زمانه شد.

نخست با انتخابات بیافازیم، که انتخابات مجلسی بیستم متحل اعلام شد. دولت امینی به انکساز احزاب نو خاسته و یاران از راه رسیده، بکسر درهای مجلس را بست و اعلام داشت: "اکثریت مردم انتخابات نمی خواهند". این چنین و برای نخستین بار بساط مشروطیت را برچید و ایران را به دوران مامرالالدین شاهی بازگرداند. اکنون سرکوب را هم می باست به شیوه نوین سازمان داد که بهترینش همانا بستن در دانشگاه بود، چنانکه خواهیم دید.

جوانان هنوز سخن و سیاست دولت جدید را بدرستی نخوانده بودند. شعار مبارزه با فساد که به مفهوم "از کجا آورده ای" هم بود، گیرائی داشت و بسیاری را به توهم واداشت. حتی ایجاد "سازمان امنیت اجتماعی" هم که پایه هایش به دوران مصدق ریخته شد، توجه روشنفکران جوان را به خود جلب نکرد. از رهبران جنبه ملی تعدادی به دولت جدید روی خوش نشان دادند و مهدی بازرگان برنامه امنی را در جزوه های سیاسی خود پرداخت و با الفاظ و بیان مذهبی به خورد جوانانی داد که می رفتند بر "غریزدگی" خط بطلان بکشند و هویت ملی را در اسلام عزیز جستجو کنند.

اعتراض دانشجویان، این بار از دانشگاه شیراز آغازید. سب این بود که محل تشکیل "کنفرانس سنتو" را در این دانشگاه قرار دادند. در ۲۱ اردیبهشت و اول خرداد، دانشجویان بپا خاستند. در قطعنامه ای که بدین مناسبت انتشار دادند، نوشتند: "ما با تشکیل این جلسات در محیط علمی دانشگاه مخالفیم. ما مخالف پیمان سمنو که باعث نفوذ سیاست خارجی است، هستیم. ما نمی خواهیم در مخاصمات بین الملل وارد شویم، در بلوک های نظامی شرکت کنیم. کلمه سنتو به هر شکل و تباغهای باشد مورد نفرت مردم ایران است. ۰۰۰ شکم گرسنه و بدن برهنه احتجاجی به توپ و تانک ندارد. ۰۰۰ هر چه زودتر کنفرانس خود را تعطیل

کنید... " (قطعهنامه دانشجویان دانشگاه شیراز، ۱ خرداد ۱۳۴۰).

دولت امینی برای جلوگیری از تکرار شدن ماجرای خاتمی و همبستگی معلمان، دانش آموزان و دانشجویان، به دنبال برگراری مراسم چهارم توسط کمیته دانشگاه، دست به اخراج و بازداشت های فردی زد تا رهبران جنبش را به تنگنا از صحنه دور کند. علاوه بر تمفید های پراکنده در مدارس، از جمله در دارالفنون، برخی از دانشجویان را از دریافت هزینه تحصیلی محروم کردند. با این همه کمیته دانشگاه برنامه بزرگداشت سالروز ۲۰ تیر را تدارک دید و دانشجویان را به اجتماع در میدان جلالیه فراخواند. پلیس به سنا صحره میدان برآمد و تعدادی از دانشجویان را دستگیر کرد. دکتر امینی در ترجیه این سرکوب می گفت: "دانشگاه مسال دولت است است نه دانشجویان"، این دانشگاه به هزینه دولت ساخته شده نه دانشجویان، بنا براین، حق اعتراض نیست. وانگهی اگر دانشجویان به هواداری از مصدق و یا جبهه ملی دست به بزرگداشت ۲۰ تیر زده اند، باید بدانند که "این احزاب و دسته ها مخلوق سنا هستند که دموکراتیک نبودند، هیچگونه زمینه اجنماعی نداشتند، آنها خلف برزیهانی بودند که در شوره زار هرج و مرج، آن روزها ناکهان و خلق الساعه می رویندند. آنها پرندگان مزده آور بهشت نبودند". پس از همین روی بود که "دولت با انجام آن تظاهرات مخالفت نمود و اعلام داشت با تمام قوا از برگزاری چنین میتننگی جلوگیری خواهد کرد" (ناطق علی امینی، اطلاعات ۱۴ مرداد ۱۳۴۰).

در دوران امینی بود که با گرفتن سازمان امنیت، تبلیغات گسترده در جهت جلوس جوانان به "ترقیات شکست انگز کشور" اناز شد. دانشجویان ایرانی مقیم امریکا را به هزینه دولت، فراخواندند تا آن ترقیات را بستانید و معترضان را سرزنش کنند. سید سیاس و چاپلوسی بر زبان دانشجویان "مهمان" جاری بود و پذیرایی و دیدار و گردش رایگان بسی پایان.

واکنش "کمیته دانشگاه" از کمبود رشد سیاسی دانشجویان تهران حکایت می کرد. سنی رساند که جوانان در فقدان احزاب و گروه های آگاه، از ترسیم واقعیت های اجتماعی و ارائه شناخت درست و منین از احوال کشور خود، ناتوانند. در نامه سرگشاده به "مبھانان گرامی" باز سخن از شعارهای کلی می رفت، از این دست که: "از شما می خواهیم پیره طلیون ها ایرانی گرسنه را که دستی در زنجیر دارند پیش چشم ببینند" و با "شکنجه گاه های سراسر ایران" راه که هنوز وجود داشت، "از یاد نبرید" و الی آخر (اعلامیه کمیته دانشگاه تهران ۱۰ تیر ۱۳۴۰).

دولت امینی از این ضعف دانشجویان، که در فقدان احزاب، نقش حزب بازی می کردند و توانش را نداشتند، بهره برداری می کرد. اگر کمیته دانشگاه تنها، چنانکه وبسنگی جنبش دانشجویی است، به افشاکری علیه سرکوب فرهنگی بسنده می کرد، چه بسا دولت امینی قادر به سودجویی از ضعف و خنات احزاب درینکار با دانشجویان نمی بود.

در امر تبلیغات دولت، گامی پیش تر نهاد. در روزنامه های رسمی کشور ستون "گرسی آزاد دانشجو" را کشید. دانشجویان وابسته به حکومت را به گفتگو در باره احزاب کشاند.

کودتای ۲۸ مرداد عنوان شد. غرض جز این نبود که پیام ۲۰ تیر را کودتا و کودتای ۲۸ مرداد را انقلاب بخوانند. رویداد نخستین را "وابسته" و دومین را "ملی" قلنداد کنند. در همین راستا دانشجویی به نام عبداللہ شکری، در ستون روزنامه ها، به دکتر بیژن استاد دانشگاه هشدار می‌داد که "دسپهایی در کار است" تا میان دولت و ملت "تفرقه" اندازد. باید ملت متحد باشد اما "نه در خیانت"، نه در پشتیبانی از ۲۰ تیر و دولت محمّدی که حکومت نظامی را لغو کرد. "نا دست نشانندگان روسه بترانند دست به تظاهرات برینند" + آری، دکتر مصدق جز عمالی روس "طرفداران دیگری نداشت". آنگاه آن دانشجو در ربط با دولت زاهدی می‌گفت: تیسار زاهدی پایه "سازمان امنیت فعلی" را ریختند، تا آزادی بیشتری برقرار باشد. اکنون هم "بنده آقای امینی را با آقای دکتر مصدق مقایسه نمی‌کنم" + اتصال خلاقی که دکتر مصدق انجام داده امینی انجام نداده + چرا می‌گیرند کودتای ۲۸ مرداد؟ مگر فرق ۲۰ تیر با ۲۸ مرداد چه بود؟ این بود که چون مصدق ارتش را تعقیب کرد و گروهی از ارتشیان را بازنشسته، بنابراین "در ۳۰ تیر ارتش نتوانست مقاومت کند و در ۲۸ مرداد مقاومت کرد" یعنی در ۳۰ تیر "مردم قادر به مقاومت نشدند؛ اما در کودتا "مقاومت کردند" (اطلاعات، دوشنبه، ۸ آبان ۱۳۴۰).

هیچکس بر آن نشد که این ابطال را که بر کودتا صحنه می‌گذاشت، نشی و طرد کند. جبهه ملی جواب هم نداده. حتی نقش آمریکا و انگلیس و یا رشوه ای را که خود امینی از آمریکا ستانده بود، طرح نکردند. آزردن دولت آمریکا، برای جبهه ملی، که هنوز به مرحام اریاب امید بسته بود، خوش آیند نبود.

در این دوره که احزاب از ارائه برنامه و مبارزه عملی ناتوان بودند، دو گرایش در جنبش دانشجویی رو به رشد بود. یکی گرایش مذهبی که سرخوردگان جبهه ملی بی بخار را بسسه سوی خویش می‌کشید و "نهضت آزادی" مردم‌داریش بود، و دیگر سرخوردگان حزب نموده که کوشش و خیزش سایرین را الهام بخش مبارزات خود قرار دادند. از این پس بارها دانشگاه در پشتیبانی از رویدادهایی که فراسوی مرزها رخ می‌داد، بجاخاست. از جمله در ۱۴ آبان ۱۳۴۰، که کمیته دانشگاه دانشجویان را در همبستگی با "مبارزات مردم الجزایر علیه استعمار" به حرکت آورد (اعلامیه کمیته، ۱۴ آبان ۱۳۴۰). هم چنین و هم در این سال بود که شعار "جنگ صلحانه" در بیانیه های دانشجویی نقش بست. به تعبیر دیگر دانشجویان ناامید از احزاب موجود، راه های نوین مبارزه را طرح می‌کردند و در همین راستا با شش گجدار و تریز گذشته می‌ریختند.

دولت امینی که خطر را می‌دید، به عنوان تهدید "تعطیل دانشگاه" را پیش کشید و در باب برگزاری مراسم ۱۶ آذر هشدار داد. نخست روزنامه "فرسان" وابسته به سازمان امنیت مقدمات بستن درهای دانشگاه را، در جهت آماده کردن اذهان، بدین مضمون طرح کرد، که خرابکاران آماده خیانت شده اند؛ "از ظواهر و قراین چنین برمی‌آید که دسپهایی در دانشگاه شروع به اخلال نموده است" + هنوز "نحوه اجرای برنامه های دشمنان ملت" معلوم نیست، احتیاطی هم نمی‌توان داشت که آنان همانا "عصای حزب توده و عروسک های خیمه شب بازی آنان



بنام جبهه ملی هستند" . دانشجوی راستین اگر به دانشگاه می‌رود، تنها بدان قصد است، که خود را "آماده خدمت به بهر" نماید . پس دانشجوی باید بداند که در این سالکات آگسیر "کمونیست مسلط باشد، نه آنها صجالی نخواهد داد و دین و ایمان و ملیت و استقلال آزادی را از بس خواهد برد" . بنابراین دانشجویان باید "تنامر مزدور و بیگانه را از میان خود برانند" و رئیس دانشگاه در "سپارزه با تمل بگانه در این مکان مقدس" اقدام کند احرمان ، ۶ آذر ۱۳۴۰ .

سازمان امنیت این هشدار را به روزهایی می‌داد که حزب توده در میان جوانان نفوذی نداشت و جبهه ملی هم به خاطر بی‌عملی، وجهت خود را روز بروز بیشتر از دست می‌داد . پس در واقع روی سخن ساواک با کل دانشجویان و دانشگاه بود . در همان روزها نطق‌های دکتر امینی هم منظور اصلی دولت را که بستن دانشگاه بود، لو می‌داد . دکتر امینی اتراف می‌کرد که هنوز اتفاقی نیفتاده، اما باید از "هرگونه پیش آمدی" جلوگیری کرد ، از این قرار که آگسیر دانشجویان سالروز ۱۶ آذر را برگزار کنند، زمیند را برای "روی کار آوردن یک حکومت نظامی فراهم" آورده‌اند (نطق امینی، اطلاعات: ۱۰ آذر ۱۳۴۰) .

زمزمه تعطیل دانشگاه از ۱۲ آذر آغازید . روزنامه‌های رسمی کشور مدالک را به عناوین گوناگون طرح کردند . نوشتند : دولت باید از بروز اغتشاشات در کشور جلوگیری کند ، "حتی اگر به قیمت تعطیل دانشگاه تمام شود" . در تائید گفته‌های امینی و در تکرار همان هشدار افزودند : "ما با هر گونه اقدامی که در این راه بشود، یعنی در راه حفظ حیثیت و احترام دانشگاه و دور نگهداشتن دانشجویان از جنجال و آشوب کاملاً موافقیم" . زیرا اگر "در دانشگاه بی‌مسئولیت ۱۶ و ۱۹ و ۲۱ آذر و با بهر مناسبت دیگر جنجالی پیش بیاید و ... خدای نکرده به خارج کشیده شود و استقرار یک حکومت تند و نظامی را سریع‌تر کرده و آزادی‌های موجود در مملکت را مورد تهدید حتی و شدید قرار می‌دهد" (خوشه، یکشنبه ۱۲ آذر ۱۳۴۰) دانشجویان گرچه از پای نشستند و مراسم سالروز ۱۶ آذر را تدارک دیدند، اما هشدار رژیم را بهاشی ندادند و در بیانیه خود اشاره‌ای به تعطیل دانشگاه نکردند . اعلامیه کمیته دانشگاه پیشنهاد می‌داد که ۱۶ آذر "روز همبستگی جوانان ایران" اعلام شود . جز این نکته سخن تازه و باتعبیر نوینی به چشم نمی‌خورد . اعلامیه از جمله می‌گفت : "با بزرگداشت دلاوریهای شهیدان دانشگاه و با الهام از قهرمانیهای آنان ۱۶ آذر را ... روز همبستگی جوانان ایران در سراسر گیتی اعلام کرده و از همه نیروهای اصیل و ارزنده که در هر نقطه جهان شاهد جنایت‌های هیات حاکمه فاسد ایران هستند، می‌خواهیم که با سپاس از فداکاریهای شهیدان دانشگاه، ننگ و نفرت خود را از آدم‌کشی‌های هیات حاکمه ایران اعلام داشته، بر شکوه و جلال این روزهای تاریخی بیفزایید" (اعلامیه کمیته دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۴ آذر ۱۳۴۰) .

صبح پنجشنبه پرچم دانشگاه به صورت نیمه افراشته درآمد . دانشجویان در مراسم بهار شکوه تر از همیشه، در حالیکه عکس شهیدای خود را در جلو صف حمل می‌کردند، بکار محروط دانشگاه را دور زدند و رویروی دانشکده هنرهای زیبا گرد آمدند . در این مراسم عما دارایی،

و دو دانشجوی دیگر با نام های غازی و شیبانی (که به نازکی از زندان آزاد شده بود) سخن گفتند. سپس حسینی، دانشجوی دانشکده فنی به باد ۱۶ آذر گفت: "تشبیهات مذبحخانه‌ها هیأت حاکمه و سازمان امنیت را که سعی می‌کردند دانشجویان را اخلاک‌گر معرفی کنند و با درج اعلانات و تلگراف های قلابی دانشگاه را حفر جله‌دهند" محکوم می‌کنیم. ایطمنامه دانشجوی دانشکده حقوق هم افزود:

"هیأت حاکمه ایران مجبور است به نماز حرکت و جنبش نسل جوان سوتنظیم فرود آورده و تحول و حرکت خواست طبقه جوان و سل انقلابی کشور ماست. مقصود از انقلاب برهم زدن روابط غلط و ناهنجار و غیرسنتی اجتماع است. این کار در آغاز نیاز به پیام مسلحانه ندارد، اما اگر در برابر نسانست، روزگوشی خودنمایی کرد، آنگاه مردم بر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر، به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور می‌گردند" (پیرام دانشجو، ۱۷ آذر ۱۳۴۰).

این نخستین بار بود که جنبش دانشجویی، تحت تاثیر جنگ الجزیره، و پیش از برپا شدن سازمان های سیاسی- نظامی، سخن از انقلاب و جنگ مسلحانه می‌راند، که به شعار جبهه ملی بود و نه شعار حزب توده. نیز هیچ يك از بیانیه ها و شعارهای دانشجویی اشاره ای به مذهب و یا رهنمودهای "نهضت آزادی" نداشت. چپ نویین و بریده از حزب توده آرمان ها و مشی آتی خود را از خلال جنبش دانشجویی بیان می‌کرد و راه های مبارزه سیاسی سال های بعد را بر می‌نمود.

از ویژگی های دیگر مراسم ۱۶ آذر آنسال حضور اولیای دانشجویان در پشت میله های دانشگاه و تائب آن مراسم بود. خانواده ها شعار می‌دادند: "ما مبارزه فرزندان خود را تائب می‌کنیم. پیروز باد دانشگاه. ملت از دانشگاه پشتیبانی می‌کند".

دیگر اینکه، مراسم آنسال همچنانکه خواست کمیته بود، سرسری شد. در اصفهان، تبریز، آبادان، اهواز، سالروز ۱۶ آذر برگزار شد. قطعنامه دانشجویان اصفهان می‌گفت: "۱۶ آذر در تاریخ مبارزات دانشجویی ایران فراموش نشدنی است، خون برادران دانشجوی ما ۰۰۰ که به دست دژخیمان به زمین ریخت، می‌جوشد و برادران دانشجو را به مبارزه می‌طلبد".

دانشجویان دانشگاه تبریز نیز در بنایه خود خواستار ختم "توقیف غیرقانونی پیشوای بزرگ ملت ایران جناب آقای دکتر مصدق" بودند و می‌گفتند: "ما دانشجویان دانشگاه تبریز اقدامات دولت آقای دکتر امین را غیر قانونی دانسته، هر دولتی را که بر خلاف اراده ملت و از طریق غیر قانونی حکومت کند و از خود بدون ملاحظه مجلس شورای ملی قانونی بیافریند محکوم می‌کنیم و اطمینان به چنین دولتی نداریم" (قطعنامه دانشجویان دانشگاه تبریز ۱۶ آذر ۱۳۴۰). روشن است که اشاره دانشجویان به تعطیل مجلس و جانشینی فرمان به جای قانون است.

در دانشکده فنی آبادان، مراسم ۱۶ آذر به مبارزه علیه کارشناسان امریکائی تبدیل شد. هم چنین جنبش دانشجویی به مبارزات کارگران نفت پیوست. شعارها سیاسی بودند و با خواست های کارگری علیه استعمار کارکنان نفت، همراهی و همسویی داشتند. شوح ماجرا





بزرگداشت مراسم ۱۶ آذر از سوی مقامات دانشگاهی آبادان ممنوع اعلام شد. رئیس اسرینکاشی دانشکده، پیش از برگزاری مراسم و بد قصد ارباب، دوتن از دانشجویان دانشکده را که رهبران جنبش نیز بودند، اخراج نمود و دانشجویان را از مداخله در سیاست منع کرد. به گفته بیانیه دانشجویان آبادان، تدارکات ۱۶ آذر "مقامات شرکت نعت را به تکاب و اداخت، خواستند با "ارباب و تهدید" جلودار شوند. نخست گروهی را اخراج کردند، برخی را در تنگنای مالی گذاشتند و دستور اشغال خوابگاه دانشجویی را دادند. اطلاعیه‌سده رئیس امریکاشی دانشکده به مراجع می‌گفت: "ما هیچ نوع جنبش و فعالیت و اتمه سیاسی را از طرف دانشجویان، که با برنامه درسی آنها تداخل کند، برسمت نمی‌شناسیم و مدعی سوایم تحمل کنیم". اطلاعیه آقای "کراسن" کفیل دانشکده نیز می‌افزود: "تمام اینگونه اقدامات دانشجویان را دانشکده باید با تنظیم و تمویب اداره نماید. در صورت نخلت سبب اخراج آنها از دانشکده خواهد شد".

بد رنم این همه تهدید و هشدار، دانشجویان در روز موعود، با پلاکارد های خود به سوی دانشکده روان شدند، در حالیکه پلیس از پیش محوطه را سحاره کرده بود. مراسم ۱۶ آذر در زیر باران شدید اجرا شد. خواست قطعنامه دانشجویی این بود که رؤسای بیگانه کنار بروند و دانشجویان اخراجی بازگردند. نوشتند: "ما اجازه نمی‌دهیم که یک نفر خارجی در امور سیاسی ما مداخله کند" (پیام دانشجو، ۱۶ دیماه ۱۳۴۰).

اما در ربط با کارگران، از یاد آوری چند نکته کوتاه ناگزیرم.

اعتراضات دانشجویان در این سال با مبارزه و اعتصاب کارگران آبادان و سایر شهرهای ایران همزمان بود. از اوایل بهار کارگران در اعلامیه های مراسم مردم رابه شرکت در مراسم یکم ساه مه قراسی خواندند. از جمله کارگران فلزکار در اعلامیه ای که بد مناسبت روز کارگر انتشار دادند، خواست خود را چنین اعلام داشتند: ۱- اصلاح و اجرای قوانین کار و سازمان بیمه های اجتماعی. ۲- رفع بیکاری "مزمین شهرها و روستاها". ۳- "تجدید نظر در مالیات های غیر مستقیم و برقراری مالیات های تصاعدی". ۴- انقای سریع بیمه ندریجی و ایجاد بیمه کامل برای همه کارگران. ۵- "تقویت و حمایت از صنایع داخلی و جلوگیری از ورود کالاهای مشابه". ۶- "بوجود آوردن تسهیلات کافی جهت تشکیل سندیکاها و اتحادیه های کارگری". ۷- تعیین حداقل دستمزد با توجه بد شاخص زندگی. ۸- "شناخت حق اعتصاب که تنها سلاح طبقه کارگر است، طبق موازین بین المللی". ۹- جلوگیری از اخراج های فردی و دسته جمعی. (اعلامیه سندیکای کارگران فلزکار و مکانیک حومه تهران، ۱۳۴۰).

اعلامیه دیگری در ربط با روز کارگر می‌گفت: "مقاماتی که قدرت شنیدن اعتراض کارگران و رحمتکشان حق طلب و مبارز را نداشتند... در صدد برآ آمدند قیام بی سابقه قاطبه و رنجبران نیای بشریت را سرکوبی کنند... در کشور ما نیز زحمتکشان و کارگران این روز تاریخیسی را بد عنوان روز افشخار و شرف و رنج و زحمت جشن می‌گیرند... و معتقد هستند که مبارزه حق طلبانه و ملی و یک بارچه آنها تمام مشکلات فعلی را مغلوب و منکوب ساخته... و ملت





ما را در صورتی قرار خواهد داد که ملل آزاد جهان در نتیجه مبارزه های خستگی ناپذیر خود به درک و تحصیل آن منزل آمده‌اند." (اعلامیه نهضت کارگری ایران، دیماه ۱۳۴۰).

از آغاز سال ۱۳۲۰، شرکت نفت دست به اخراج کارگران زد. در آبان همین سال ۱۲۵۰ نفر برکنار شدند. برخی از کارگران شورش را به دست سازک دادند. نیز در سائید ناسه هاشمی که از کارگران سرپرده گرفتند، به سرکوب کارگران جنبه تأنومی بخشیدند. در اعتراض به این اقدامات، کارگران آبادان خطاب به یاران خود نوشتند: "کنسرسیوم نفت در آبادان از اول سال تا نوبه اول آبان ۶۰۰ تعداد ۱۲۵۰ نفر از همکاران شما را بر خلاف اصول انسانیت و قوانین موجود بین‌المللی اخراج کرده و در نظر دارد تا در سال دیگر ۷۰۰۰ نفر از برادران کارگر و ۲۰۰۰ نفر از همکاران کارمند شما را بیکار کند، و برای اینکه به این نعل پلید خود جنبه قانونی بدهد، درخواست های مخصوصی چاپ کرده و به زور به امضای کارگران می‌رساند. اگر کارگری از جریس کار مطلع بود و از امضا خردداری کرد، او را تحویل سازمان امنیت می‌دهد تا با تهدید و شکنجه و بالاخره تبعید شرش را از سر اربابان نفتی کم کند." (اعلامیه کارگران شرکت نفت آبادان، آبان ۱۳۲۰).

از آنجا که این اعتراضات در آستانه ۱۶ آذر جان گرفتند، جنبش دانشجویی بی‌نتیجه ماند. برای نخستین بار در اعلامیه های دانشجویی بعد از ۲۸ مرداد، واژه های چپی نمایان شدند. سخن از رنجبران رفت. بهانه‌ای برای پشتیبانی از زحمتکشان بدست افتاد. شیوه نگارش، هنوز حکایت از ناپختگی و چه بسا آشفتگی افکار داشت. در نامه سرگشاده به دکتر امینی، دانشجویان نوشتند: "از شما آقای امینی می‌پرسیم که اخراج کارگران زحمتکش نفت، بدون مجوز قانونی و بی‌خانمان کردن طبقات رنجبر ملت ما هم از جمله جرائم سرکوب‌کننده است؟ هرگز می‌تواند برای منافع بیشتر جیب های خود یا زندگی کارگران و زحمتکشان ما بازی کند؟ ما اعتراض خود را به این اقدام ضدانسانی و ضدملی اعلام داشته‌ایم و همه جانبه پشتیبانی خود را از کارگران زحمتکش نفت اعلام می‌داریم. آقای امینی، این هم سند و برگه دیگری است که به پرونده سیاه و کثیف شما در نزد ملت ما اضافه می‌شود. که شما جان و مال رنجبران ما را مثل ابزار و آلات نفت در اختیار بیگانگان گذاشته‌اید" (پیام دانشجوی، آذرماه ۱۳۲۰).

همچنین و باز برای اولین بار، جنبش دانشجویی به گفتگوی مستقیم با جنبش کارگری برآمد. حتی دانشجویان برآن بودند که آگاهی را به میان طبقات رنجبر ببرند، از بحران اقتصادی کشور سخن گویند، به هم‌دردی با روشنفکران و بازاریان برخیزند، تورم و گرانی را پیش بکشند و این‌ها جمله‌ای تازگی داشت. در بیانیه‌ای خطاب به کارگران و نیز دهقانان دانشجویان هشدار می‌دادند: "حکومت شاه بازهم به فشار جدیدی بر ضد ملت ایران مبادرت کرده است و ... مَشْتی چپاولگر طبقات محروم و زحمتکش ما در بدترین شرایط زندگی می‌کنند و در فقر و نکبت شدید دست و پا می‌زنند، در حالیکه پشه‌وران و بازاریان با کفادی و ورشکستگی مزاحمه هستند. و هزاران کارگر و روشنفکر بیکار هستند و هزینه زندگی به نحو سرسام‌آوری بالا رفته است. این افزایش قیمت ها در سوتی انتقام می‌

گيرد که حکومت میلیاردها ریال صرف ارزش و پلیس و سازمان امنیت و تبلیغات مسخره می کند، این افزایش قیمت ها در موتهای انجام میگیرد که شاه و درباریان و چاکرانی و ثارنگران میلیاردها ریال در بانک های خارج از کشور انباشته است... هموطنان در مقابل این تحمیل و فشار جدید حکومت شاه تسلیم نشوید، بهر وسیله که می توانید در مقابل این تحمیل که یازدهم بر فقر طبقات محروم و زحمتکش ملت ما می افرازد، مقابله کنید... (اعلامیه کمیته دانشگاه، دیماه ۱۳۴۰)

در دیماه آن سال دولت هزینه تحصیلی دانشجویمان سال اول دانشسرای عالی را سُرُید. نیز ارباب و تهید دانشجویمان ادامه بانث... گروهی را هم از دارالفنون اخراج کردند... بار دیگر دانشجویمان دست به قلم شدند و در همبستگی با دانش آموزان، خطاب به نخست وزیر نوشتند: "اخراج دانش آموزان دلسر دارالفنون سوطنه دیگری است برای از بین بردن مظاهر آزادی و آزادیگی."

"... پیکار و نبرد همه جانبه انسان های غرن ما به خاطر تحقق پیشین و تجدید حیوانات آرمان بیست ملیون ایرانی است که ۸ سال پیش دست های پلند متروک هائی بنام هیئت حاکمه آنها را در ظلمت یک کبردنامی تاجرانه به قبرستان فراموشی سپرد و از سکوت و خاموشی مردم ساکن زده، احتیاجی آفرید، بهد دروغ و تملق، دورویی و فریب، مکتب خیانت و وطن تریشی، گورستان آزادی و آزادیگی..."

"... دولت های پیشین، قانون شکنان... برین، به اختصارها و هشدارهای آزادگمان و رزمندگان میهن ما وضعی نگذارند... امر به ز شما و همکارانتان ادامه دهندگان آن رسوائی هائی هستید که ننگ و بدنامی را به جان خریدند و رفسد."

"... دانشگاه تهران اخراج همزمان مبارز دارالفنون را تحمل نخواهد کرد و برای محو و نابودی توطئه های ضدملی و خلاف اصول انسانی حکومت معسده جنوی آقای دکتر امینی ازبای تخیرا بعد نشست... دانشجویان دانشگاه تهران تجاور به حاجت مقدس دبیرستان را تجاوز بسنه حقوق خرد دانسه و محرومیت دانش آموزان خود را از تحمیل اجازه نخواهند داد... (اعلامیه کمیته دانشجویان دانشگاه، ... ، ۱۳۴۰)

در بهمن ماه این سال بود که دولت اسپین دست خود رو کرد، به سرکوب جنبه علنی داد، از "تعطیل مشروطیت و مجلس" به صراحت پشتیبانی نمود، دانشگاه را بار دیگر بسنه تعطیل درماه کشاند، دانشجویان را اعمال بیگانه خواند و در جهت مبارزه با اندیشه های آزادخواهانه، از روحانیون و اسلام، نهضت آزادی یاری گرفت... رویداد های بهمن ۱۳۴۰، به طرز شگفت آوری بادآور نقش نیروهای درگیر در آستانه انقلاب بهمن ۱۳۵۷ است... هم چنین بیش درآمد نهضت روحانیان در تمام ۴۲ است... موضع گیری های دانشجویان که می رفتند به گروه های اسلامی و غیراسلامی تقسیم شوند، نشان های نخستین از بیداری گروه هائی است که پا دی گرفتند و به شکل نزدیک می شدند.

روز شنبه، اول بهمن، کمیته دانشجویان در همبستگی با دانش آموزان اخراجی دارالفنون و نیز در اعتراض به بسته شدن مجلس، اعلام اعتصاب کرد... در این روز یورش نیروی



پلیس به دانشگاه، خشن تر و انتقام جویانه تر از همیشه انجام گرفت.

صبح آنروز دانشجویان در محوطه دانشگاه گرد آمدند تا به سوی وزارت فرهنگ روان شوند. درهای دانشگاه تازه باز شده بود که کامیون های پلیس و نیروهای مسلح ارتش مرکب از چترباز و سرباز و کماندو و دربان محوطه را محاصره کردند. هنوز چیزی از آغاز برنامه دانشجویان نگذشته بود که " ناگه فزای مسلح با گلوله و سرنیزه و ششداق تفنگ و بانون و بلاک جک ۰۰۰ به داخل دانشگاه هجوم بردند و با وحشی گری تمام سرو صورت و شکم دانشجویان را با سرنیزه پاره نمودند و ۰۰۰ دختران و پسران دانشجو ۰۰۰ را نقش بر زمین ساختند " ( پیام دانشجویان ۱۳۴۰ ) .

سپس تعقیب دانشجویان آغازید . اثاثیه دانشکده ها ویران شد و به نجات رفت . هرچسبه کتاب به دست افتاد پاره پاره گشت و بر زمین ریخت . استادان و کارمندان هم که به حمایت از اموال دانشگاه و یا همدردی با دانشجویان برآمدند ، از ضربات قنداق تفنگ در امان نماندند از جمله در دانشکده حقوق دانشجویان را به صف کشیدند و يك به يك كتك زدند . در باشگاه دانشگاه که محل اقامت دانشجویان خارجی بود ، دستبرد به جنب دانشجویان زدند و هرچسبه پول و ساعت و اشیا ، فروشی بود ، با خود بردند .

در صحن دانشگاه سرکوب وحشیانه تر بود . دانشجویان را به سوهای زمینان در حوض باغ انداختند ، دختران را از سوی سر گرفتند و روی زمین کشیدند . گراف نیست اگر بگوئیم که صحن دانشگاه را از خون جوانان رنگین کردند . در این درگیری ۵۴۰ دانشجو زخمی و ۳۰۰ تن دستگیر شدند .

در این باب ، کمیته دانشجویان نوشت : " روز اول بهمن ماه ، چترباز ، ژاندارم ، و پلیس پس از يك نبرد خونین دانشگاه را فتح کرد و این خانه دانش و آزادی را به خون کشید . ۰۰۰ چیز مدها دانشجوی زخمی و مجروح چیزی در دانشگاه باقی نمانده بود . این عمل ننگین به ننگ های دیکتاتورهای جهان افزود . دیکتاتورها در فاجعه دانشگاه روی چنگیز را سفید کردند . روی آن هائی را که در سباعی ضرب المثل ناریخند " ( کمیته دانشجویان ، بهمن ۱۳۴۰ ) .

نامه سرگشاده دکتر فرهاد رئیس دانشگاه به دکتر امینی به نقل می آرزد . زمرای یکی از نادر ترین دفعات بود که روسای دانشگاه با دانشجویان به همدردی برمی آمدند ، بی آنکه بادرخواست ها و یا اعتراضات منفی - سیاسی آنان همراه باشند . دکتر فرهاد نوشت : " جناب نخست وزیر ، بطوریکه با تلفن مرتباً گزارش وضع دانشکده در پیش از ظهر امروز به اطلاع جناب عالی رسید ، بدون آنکه ضرورتی ایجاب نماید ، در ساعت یازده و ربع ، نظامیان از نرده ها و درها داخل محوطه دانشگاه شده و دانشجویانی را که در محوطه دانشکده بودند شدیداً مفسسروب کرده و به عده ای از آنان آسیب فراوان رسانیدند - که بیم تلف شدن بعضی از آنان می رود . در این ساعت که بنا به دعوت قبلی ، در دفتر اینجانب فرار بود کمیسیون مالی تشکیل شسود اینجانب و سام روسای دانشکده ها از پنجره مشرف به دانشکده شاهد و ناظر رفتار نظامیان با دانشجویان بودیم - در باز دیدی که يك ساعت بعد اینجانب به اتفاق روسای دانشکده هم - از دانشکده ها به عمل آوردیم ، مواجه با عنایتی گردیدیم غیر قابل انتظار و بسیار دلخراش .



ربرا نظامیان در کلاس ها و آزمایشگاه ها و کتابخانه ها به مضر و ساختن دانشجویان پسر و دختری که از اوضاع خارج بی خبر و مشغول مطالعه و کار بودند قناعت نکرده، میکروسکوپ ها و ماشین های تحریر و سایر اسباب و لوازم را به زمین کوبیده و میز ها و قفسه ها را واژگون ساختند و درها و شیشه ها را شکستند. در بسیاری از سراسراها و راه پله ها و حتی در کلاس ها لخته های خون دانشجویان مضر و دیده می شود. بهداری دانشگاه نیز از این اعمال ناصواب مصون نمانده، اثاثیه آنجا را واژگون کرده اند. به علاوه طبق گزارش سرپرست و پرستار آنجا مریضی را از تخت به زیر کشیده و بیمار دیگر را از آمبولانس به خشونت پاشن آورده اند. ضمناً سرپرست جزیر و پرستار و همچنین کارکنان و اعضای دفتر دانشجویی دانشگاه ها را شدیداً مورد ضرب قرار داده و سخت مجروح ساخته اند. همین عملیات در باشگاه و طبقات فوقانی آن کسسه محل سکونت دانشجویان خارجی است، جریان داشته است. هم اکنون عده زیادی از دانشجویان مجروح و در بیمارستان دانشگاه بستری و تحت درمان هستند. اینجانب از طرف خودم و همزمون دانشگاهیان به این اعمال غیر انسانی شدیداً اعتراض و به همین جهت تقاضا دارد دستور رسیدگی برای تعیین مرتکبین صادر نمایند. البته تا اعلام نتیجه رسیدگی، اینجانب و روسای دانشکده ها از ادامه خدمت در دانشگاه معذور خواهیم بود" (نامه دکتر فرهاد به دکتر امینی اول بهمن ۱۳۴۰).

دولت امینی برای بار دوم دانشگاه را تعطیل کرد. موج اعتراض در سراسر دانشگاه های ایران برخاست. دولت با ساختن طومار های قلابی و گردآوری امضا از سوی اصناف و بازاربان و انصاف می کرد که دانشگاه به درخواست توده مردم به تعطیلی کشانده شده زیرا که دانشگاه مال مردم است. اولیای دانشجویان از فعالیبت سیاسی دانشجویان ناخرسندند و امنیت کشور را در خطر می بینند. این شیوه را سو به سو، رژیم خمینی به کار برد، اما چنانکه می بینیم اینکار نه از او بود.

طومارها و انزجارنامه های "مردم" که در طی بهمن ماه ستون ویژه روزنامه اطلاعات و کیهان را سی آراستند، به روشنی برمی نمایند که حکومت های سرکوبگر در همه وقت و در همه کشورهای وامانده جهل بوده ها را سلاح سرکوب و عواضری می قرار می دهند و اغلب بد نام آنان و حتی به یاری آنان است که با فرهنگ و آگاهی می ستزند. برای نمونه چند عبارت از چند انزجارنامه دوران امینی بدست می دهیم تا یادآور شده باشیم که "این گزافه سالهاست که با کله آشناست".

اصناف گوناگون نوشتند: "جناب نخست وزیر، همانطور که خاطر عالی مستحضر است، مدتی است ساخت مقدس دانشگاه تهران که پرورش دهنده فروردان ما و جوانان و مردان فعال کشور بوده، ملعبه مقاومت سو، عده ای عناصر پلید و ماجراجو شده، در نتیجه محیط و کانسون علم و دانش به جدی آلوده به صحنه های مشمئز کننده گردیده که امکان تحمیل دیگر وجود ندارد".

و با تحت عنوان "ابراز انزجار مردم از تحریکات در دانشگاه" گفتند: "از آنجا که حفظ امنیت و آرامش کشور از وظایف مهم دولت می باشد، بدینرسله انجمن ملی، بخش ۱۸، این



حق را به خود می‌دهد که در این باره نظریات اصلاح طلبانه خود را " که هماتا بستن درهای دانشگاه باشد، به دولت ارائه بدهد .

و باز، انجمن های محلی خیران های بهار، سراب، انجمن شیر و خورشید عسکری هم "به عرض" رسانیدند که که دولت "مبارزه با فساد را جدا اقدام نموده است و مبلغ زیادی از بودجه کشور اختصاص به فرهنگ و دانشگاه دارد ۰۰۰ عدهای عناصر ناپاک و شناخته شده این محصل مقدس را آلت دست و طبعیه نظریات خود قرار داده اند ۰۰۰ ما فرزندان خود را به مدرسه و دانشگاه برای کسب علم و هنر و تزکیه نفس و پرورش روح انسانی می فرستیم، نه برای هوجب گری و آلت دست شدن ۰۰۰ تقاضا داریم هرچه زودتر عناصر مفسده جو از محیط تحصیلی فرزندانمان را طرد و ریشه اینگونه مفاسد از محیط علم و ادب برانداخته شود" .

شگفت اینکه دکتر امینی در انقلاب فرهنگی خود، دانشجویان را مزدوران تیسور بختیار رئیس اسبق ساواک می نامید . آنان را به وابستگی به بیگانگان منم می کرد . می گفت اینها همه پشتیبان "ملاکین بزرگ"، مخالفان اصلاحات ارضی، و توده های هستند . اتهاماتی که با واژه های مشابه از قبل "مستکبر" و "مزدوران شرق و غرب" از زبان حکومت اسلامی شنیده شد .

از جمله دکتر امینی در گفتار رادیوئی خود خطاب به دانشجویان که در روزنامه های رسمی کشور هم آمده است، می گفت: " همه می دانند که مسائل ناچیز از قبیل اخراج سه نفر دانش آموز و با انتقال آنها از دبیرستانی به دبیرستان دیگر " نمی توانست "منطقا بهانه چنین تظاهرات وسیع دانشجویان دانشگاه باشد" . پس خرابکاران قصد داشتند "دولت نظامی تیسار بختیار را روی کار آورند و بهره برداری از يك چنین موضوعی لازم بود" .

همچنین دولت امینی از پذیرفتن استعفای رئیس دانشگاه و "مجازات مرتکبین" ، - بسته درخواست دانشگاهیان و دانشجویان - سر باز زد .

پاسخ دانشجویان به اتهامات دولت امینی دندان شکن بود . نوشتند: "به صراحت بگوئیم که مسئول مستقیم جنایات هیات حاکمه فاسد در فاجعه اول بهمن شخص دکتر امینی است" . گفتند: این نخست وزیر "پز رو" و "سزخرف گو" به گمانش با بستن درهای دانشگاه می تواند اعتراضات را خاموش کند و بی دردمس "به کارهای غیر قانونی خود ادامه دهد" . این نخست وزیر "گوکی" و "آلت دست" جان کلامش در گفتارها و نوشته ها جر این نیست که "دانشجویان همه اش از سیاست حرف می زنند" و به تحمیل و کار و مشق نمی پردازند . اما نمی داند که دانشجویان "جلوتر از روزی" که "لاشه تنگین" دستگاه امینی را برچینند، دانشگاه را باز خواهند کرد . "بستن دانشگاه کار ساده ای نیست" ، يك "جنایت" است ، و این "لکه ننگ" هنوز برای این حکومت باقی خواهد ماند . حکومتی که در دانشگاه را بریندد، از نظر مردم "محکوم" است و "این عمل را در سرسپردگی به بیگانده و آنچه استعمارگران می خواهند" انجام می دهد ، اما کار این سرسپردگان عاقبت نخواهد داشت و "شما دیکتاتورها مجبورید دانشگاه ، خانه امید ملت را ، بدون وقفه باز کنید . این نسل جوان نخواهد بود که تسلیم قانون شکنی های شما شود ، بلکه این شما خواهید بود که لگد



کوب دهرمانار نسل جوان میهن ما خواهید شد" اپیام دانشجوی، شماره اسفند ۱۳۴۰).  
اما گفتگوی دانشجویان با دکتر امینی گفتگوی تکرر لالی بود. در حالیکه دانشجویان بر آن بودند تا ایستادگی را نا گشوده شدن دانشگاه ادامه دهند، دولت امینی مقررات نوین را به میدان می آورد و اعلام می کرد؛ دانشجویان حق مداخله در امور سیاسی کشور را ندارند و اگر دانشجویی دست به فعالیت سیاسی بزند، تحت پیگرد قرار خواهد گرفت و از دانشگاه اخراج خواهد شد، نیز دانشجویانی که برای تحصیل به اروپا می روند، باید محل تحصیل و برنامه دروسی را که می خواهند برگزینند، از پیش به مقامات دولتی ارائه دهند. به دنبال رویداد اول بهمن، موج اعتراض سراسر دبیرستان ها و دانشگاه های کشور را همراه گرفت، که به اختصار می آوریم.

۳ بهمن دانش آموزان مدارس دست به تعطیل عمومی زدند و همراه با شعار " استبداد ناپود است - محمل پیروز است" تظاهرات گسترده ای ترتیب دادند که به درگیری خونین با نیروی پلیس انجامید و منجر به مرگ یک دانش آموز به نام "مهدی کلهر" شد.  
دانشجویان دانشگاه های تبریز، اصفهان، مشهد، اهواز نیز اعلام اعتصاب کردند و جمعی خواهان "باز شدن بدون قید و شرط دانشگاه تهران، نقیب محرکین، و اجرای خواسته های دانشجویان دانشگاه" بودند.

تا آرامی دانشگاه ها به داخل شهر هم رایت کرد - بویژه "تهران وضعی سابقه ای پیدا کرده بود - خیابان های شهر مثل یک شهر اشغالی پراز کاسیون های سرباز، چتر باز و دژبان و پلیس مسلح بود و نیروهای مسلح... آماده حمله به مردم بودند" (اپیام دانشجوی، اسفند ۱۳۴۰).

از آنجا که دانشجویان خارج از کشور نیز در پشتیبانی از دانشگاه تهران و اخذ جنایت دانشگاه بسیج شدند، دولت امینی در آمریکا نیز دست به کار شد.  
در اسفند ماه کنفدراسیون دانشجویان در همدردی با ایران اعلام اعتصاب غذا کرد و بدین مناسبت اطلاعیه مفصلی انتشار داد که کمیته دانشگاه تهران در همان ماه به تجدید انتشار آن پرداخت.

دانشجویان ایرانی مقیم آلمان، علاوه بر اعتصاب غذا، از هموطنان خود می خواستند که "با انتشار نوشته هایی به زبان آلمانی و تشکیل کنفرانس مطبوعاتی، از تظاهرات دانشجویان در ایران پشتیبانی کرده، حقایق را برای عموم روشن سازند" (اطلاعیه فدراسیون دانشجویان مقیم آلمان، کیل، ژانویه ۱۹۶۳). در ۱۶ اسفند دانشجویان ایرانی لندن در اعتراض به سفر امینی به انگلستان و در پشتیبانی از ایران، دست به تظاهرات و راه پیمایی زدند و نیش اعلام داشتند: "هرگونه مذاکره با امینی که نماینده هیأت حاکمه ایران است، محکوم است".

یکی از راه های دولت امینی برای جلوگیری از تأثیر مبارزات دانشجویان خارج از کشور در اذهان عمومی، بسیج هواداران حزب زحمتکش دکتر بقاشی در آمریکا بود. اینان دستهای با نام "گروه ملی" به راه انداختند و به انتشار اعلامیه های جعلی از سوی دانشجویان



معترض بر آمدند + سرکردگان مشهور این گروه، که ما از بردن نامشان خودداری می‌ورزیم، به طور مستقیم زیر فرمان اردشیر زاهدی بودند که همواره و حتی در انقلاب بهمن روابط نیک خود را با امینی حفظ کرد + اعلامیه های گروه در برگی تحت عنوان "شهاب" منتشر می‌شد و هزینه آن را وابسته طلبی مآذی ایران در دانشگتن تامین می‌کرد +

مبارزات و همبستگی دانشجویان داخل و خارج، سرانجام دولت امینی را به عقب نشینی واداشت و دانشگاه تهران در ۱۳۴۱، یعنی بعد از دو ماه و اندی، درهای خود را گشود +

دو هفته پیش از گشایش دانشگاه، دانشجویان نظر خود را دهانه تر از همیشه و پخته تر از اعلامیه های قبلی ارائه می‌دادند + در مقاله ای با نام "سمای ننگین دکتر امینی" استدلال می‌کردند که دولت امینی به دنبال "یک مانور سیاسی امپریالیسم" روی کار آمد + بیش از "ده میلیون ریال" به راه آکپی ها، اعلامیه ها، نشر و نگارهای تبلیغاتی خرج کرد و دم از مبارزه با فساد زد + او همه کوشش خود را بر این نهاد که به جهان بان ثابت کند ملت ایران بیسواد است و ملت بیسواد "احتیاج به انتخابات ندارد" + آنگاه مسئله اصلاحات ارضی را باب روز کرد و اعلام داشت: "بدون اصلاحات ارضی انجام انتخابات آزاد غیر ممکن است"، و بدین مژدر در مجلس را تخریب کرد + گشتار دانشگاه در رافع در جهت "استمرار کامل استبداد سیاه" بود (پیام دانشجو، یاد شده) +

بار در نوشته ای دیگر، گامی فراتر نهادند، که امروز همه مردم گرچه و بار بار هم این نکته را دریافته اند که در ایران دو گروه بیشتر نداریم: "یک اقلیت حاکم و یک اکثریت محروم" + اولی تنها بدستکاری بیگانگان روی پای خود استاده است + دولت امینی هم از قماش نخستین است و اداعه دهنده راه کودتاگران + "کودتاچیان جدید هم مانند کودتاچیان ۲۸ مرداد عامل استعمار و مأمور اجرای برنامه های آنها هستند + اما امروز کودتا می‌کنند" تا بعنوان استفاده از آخرین حربه و اعمال قدرت، بسازند منافع حقه مردم را که به مقاومت دلیرانه برخاسته اند باز هم به نفع استعمار به بیخه بسازند + "کودتا می‌کنند" تا بتوانند باز هم به قسمت فقر و گرسنگی مردم، جیب های خود و اربابان خود را انباشته تر سازند + "کودتا می‌کنند تا مقاومت و جانبان و مبارز مردمی را که از این جنایات به ننگ آمدند، با سروهای مملوح جنگی، که فقط برای چنین روزی آماده ساختند، هرچه وحشیانه تر درهم کوبند" + کودتا می‌کنند تا "به محیط مقدس دانشگاه همچون یک منطقه اشغالی فزون بیاده کنند و چسبون لشکریان جنگیز بکشند و بسوزند و ببرند + هشت سال پیش علیه ملت ایران کودتا کردند، امروز هم علیه ملت ایران کودتا می‌کنند" (پیام دانشجو، ۲۹ اسفند ۱۳۲۰) +

در این سال که جنبش دانشجوئی این چنین با گوشت و استخوان خود از آزادی اندیشه و بیان و اجتماعات در محیط دانشگاهی پشتیبانی می‌کرد، "نهضت آزادی" که هم در این سال پا گرفته بود، از زبان دانشجویان هوادار خود، زیرکانه همان برنامه دکترا امینی را تکرار می‌کرد، اما در ضمن لحن انتقادی خود را سکه سی داشت تا به انزوا کشیده نشود +

دانشجویان "نهضت آزادی" در جهت آراشی دانشگاه و جلوگیری از سرکوب طرحی



داشتند، بدین مضمون: ۱- اینکه "ما سی خواهیم درس بخوانیم و درس محیط آرام و ساکنانه، احترام را می‌خواهد"، از این هم که "به بهانه های کوچک و داشا در محیط دانشگاه تظاهر و تعطیل پیشی آید، انرجار داریم" ۲- عیبر است از نظر "تعلیماتی و اداری و مالی" دانشگاه مستقل و تابع شوراهای اسنادن مننخب باشد. ۳- "تعلیم و تربیت هدف اصلی و برنامه عمومی در دانشگاه" باشد، و نیز "انجمن های ورزشی، ادبی و دینی" برپا شود و گسترش یابد، تا "نقویت ایمان" و "احراز شخصیت" جوانان را سبب گردد. ۴- "انضاط" در دانشگاه کاملاً رعایت شود. ۵- آزادی تا حدودی باشد که "مزاحمت برای محل و ساعات درس و کار فراهم نیآورد و اعمال خلاف شأن دانشجوی و دانشگاهی صورت نگیرد و به خارج از دانشگاه تجاوز ننماید" (اعلامیه دانشجویان نهضت آزادی، اسفند ۱۳۴۰) جان کلام حزب مهندس بازرگان جز این نبود که دانشجویان سخن از سیاست نرانند، تظاهرات نکنند، نظم دانشگاهی را محترم شمارند و خود را با دین و ورزش و غیره مشغول دارند. در واقع او نیز همان شعار "مبارزه با فساد" امینی را به بیانی دیگر تکرار می‌کرد.

"انجمن اسلامی" نیز که به سرکردگی مهندس بازرگان، سحابی، آیت الله طالقانی و افرادی از این دست برپا شده بود تا به گفته بازرگان "با کمونسم" به مبارزه برآید، در ربط با دانشگاه نه تنها جانب افکار دکتر امینی را گرفت، بلکه پیشقراول قسام ۴۲ وهم چنین پیام آوز کمیته های اسلامی امروز شد.

اعلامیه "انجمن اسلامی دانشجویان"، در باب برنامه های دانشگاهی، نخست بر "بیکار و عقبندی" نکیه داشت. هدف را "مبارزه با فساد" و تبعیت از "ارزش های واجب الاطاعت" می نهاد. بدین قرار:

- ۱- "کوشش در بالا بردن آگاهی نسل جوان نسبت به حقایق و اصول عقیدتی اسلام."
- ۲- "اشاعه هر چه بیشتر این اصول در میان مردم و مبارزه با خرافات و جهل و فساد."
- ۳- "تشکل و ترتیب جوانان دانشجوی به پیروی از یک زندگی شرافتمندانه بر اساس ایمان به خدا، حق طلبی، و عدالتخواهی."
- ۴- "ایجاد همبستگی جوانان مسلمان در همه نقاط و کسک به نهضت جهانی اسلام در راه ایجاد یک دنیای بهتر."

"ما سعی خواهیم کرد نقش موثر خود را در اجرای هدف های بالا ایفا کنیم و در این راه به خدای بزرگد و همکاری همه جوانان سلسلان و مردم شرافتمند ستنکی خواهیم بود" (انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۴۰) (نیز در باره نهضت آزادی و دولت امینی، نگاه کنید به نوشته الف. رحیم: نهضت آزادی، در موسیالیم و انقلاب، شماره ۲، آذر ۱۳۶۱). در فروردین ۱۳۴۱ که دانشگاه گشوده شد، جنبش دانشجویی برخاسته از یک بیکار سیاسی-فرهنگی، گام. در راهی نوین نهاد. اکنون با پیدا شدن احزاب و گروه های مذهبی، سرکوب اندیشه نیز جلای دیگر یافت. دانشجویان می رفتند که به دو گروه مذهبی و غیر مذهبی تقسیم شوند، چنانکه در بخش دوم این گفتار خواهیم آورد. اما پیش از آن جنبش دانشجویی را ناپایان تیرماه ۱۳۴۱، یعنی تا برکنار شدن دولت امینی بدست می‌دهیم.

همراه با گشایش دانشگاه، دانشجویان از همان روز نخست، به ارائه خواسته‌های خود بر آمدند که: " ما در آستانه افتتاح مجدد دانشگاه تهران، با تجدید عهد و سوگند در برابر ملت ایران، با عزم راسخ اعلام می‌کنیم که از مبارزه شرافتمندانه خود در راه حقوق و آزادی ملت ایران و استقرار حکومت قانونی هرگز منصرف نخواهیم شد... و خواسته‌های خود را به شرح زیر اعلام می‌داریم:

۱- زندانان سیاسی آزاد گردند.

۲- عاملان فاجعه بهمن به سختی مجازات شوند.

۳- قائل دانش آموز شهید مهدی کلهر معرفی و مجازات شود.

"در پایان با ابراز تنفر شدید از آنچه در حادثه فجع اول بهمن بر دانشگاه گذشته است، مراتب تألم و تأثر خود را نسبت به دوستان عزیزی که در فاجعه مذکور به سختی مصدوم گشته، دچار نقص عضو شده‌اند، ابراز می‌داریم." (اعلامیه کمیته دانشجویان، ۱۵ فروردین، ۱۳۴۱). چند هفتاد بعد، ارگان دانشجویی، بار دیگر در یادآوری رویداد بهمن، با لحن تندتر می‌نویشت: "جلادها به چه می‌اندیشند؟... نه برای آنان که در زندان‌اند و نه برای ما که به ظاهر آزادیم، این نمی‌تواند سبب کندی و یا تردید در ببرد باشد. آنها می‌دانند که مبارز از زندان نمی‌هراسد و هرچه در بند بماند بولادی است که آبدیده می‌شود. ما می‌دانیم که قربانی کردن مدتها و مدتها برای یک نهضت مسئله مهمی نیست... ولی دیکتاتور ها باید بدانند که در بند ماندن دانشجویان خشم را در دل ما افزون و کینه را از حد بیرون خواهد کرد و بدبستان گوری که برایشان گنده شده، عمیق تر و وحشتناک تر خواهد بود" (پیام دانشجوی، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۱).

اکنون که از احزاب سیاسی کاری ساخته نبود و چنانکه از محتوای اعلامیه‌ها پیداست، دانشجویان هرچه بیشتر به اندیشه براندازی نزدیک می‌شدند و از رهبران خیانت کار توده و سازشکار جنبه سلی می‌بریدند، مسئله تماس مستقیم با توده‌ها در اذهان جوانان شکل می‌گرفت و کار در میان مردم، به ساده ترین شکل آن طرح می‌شد.

یکی از گویا ترین این رویدادها و شاید زیباترین صفحات تاریخ جنبش دانشجویی مسئله سیل زدگان محله "جوادیه" تهران و ساختن پل در این منطقه است. هم چنین گزارشی که در این باب خود دانشجویان نگاشته‌اند، از شیرین ترين نوشته‌های نسل جوان ماست، که مجملی بدست خواهیم داد تا به یادگار به روزگار بماند.

روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۱، اردویی از دانشجویان در جهت یاری رسانی به سیل زدگان جوادیه و محلات فقیر نشین تهران برپا شد. اردو با آشنا به وضع منطقه و بیگانه با روحیات مردم جنوب شهر راهی منطقه شد و از همان روز نخست گزارشی روانه تدارک دید. گزارش دانشجویی با شناساندن احوال عمومی جوادیه آغاز می‌شود که "۸۰/۰۰۰ نفر" جمعیت دارد، برای این تعداد تنها دو درمانگاه وجود دارد، و با کمبود پزشک و دارو مواجه است. در دکان های جوادیه شیر یافت نمی‌شود که "وضع بهداشت در جوادیه" را می‌رساند.

هنگام ورود دانشجویان به منطقه "مردم محل با حیرتی عمیق و اعجابی ناشکفته به این



فروش و جنبش ناشپانی می‌نخریستند... دانشجویان از بدو ورود دست به تار شدند... جنبش دانشجویی... در حالیکه چهره‌شان از شوق و چشم هاشان از برق کینه سبب به مسببین فتنه و دبدختی ملت مملو بود، کنگنه بدست بر زمین می‌کوبیدند " تا نهر تعریض تر شود و یا بیل زمین‌کیش نهر را لارویی می‌کردند تا آب بهتر جریان یابد... دستند این بیل آجری را که جلوی جریان طبیعی آب را می‌گرفت، خراب می‌کردند... آنطرف تر... پایه های یک پل خرابه را... رهم می‌شکستند... در محوطه اردو، دانشجویان دیگر دست به ایجاد یک درمانگاه موقت زدند "که رایگان بیچار می‌پذیرفت و داروی رایگان می‌داد".

مردم جوانیه که سراز کار دانشجویان در نمی‌آوردند و نمی‌دانستند این گریه چرا آمده‌اند... چه قصد دارند، نخستاً با بهت و حیرت " و شك و تردید نظاره می‌کردند و روزهای اول از روی روی به درمانگاه هم برهیز داشتند... "اما قلب دانشجویان که دست به کار گیل شده بودند، آن قدر صحبت و یگانگی در خود داشت، که رفته رفته بی اعتمادی مردم محل را زدود..."

تزدک شدن مردم به دانشجویان، برای گرفتن دارو و غیره، دستگاه را به "تکاپو" و هراس افکند... بقول دانشجویان "سکوت و سکون جوانیه" شکسته بود... در یک روز "۲۰۰ بیمار" به درمانگاه دانشجویی روی آور دند و تعدادی هم بستری شدند... "احساس مردم... اندک اندک شکل می‌گرفت و سحیر و سحریت جای خود را به شادی و هیجان می‌داد..."

روز سوم پلیس و سازمان امنیت برآن شدند تا دانشجویان را بی سرومدا از محل کسار دور کنند... "توطئه ها شروع شد و وقتی دانشجویان به محل اردو رفتند، وسایل کسار را در اختیارشان نگذاشتند... اما دانشجویان از پای ننشستند... گفته بودند سه پل در جوانیه... خواهند زد و وبه عهد خود وفا کردند..."

در همین روز دانشجویان دانشکده فنی کار تعریض نهر را پایان دادند و درمانگاه موقت از ۱۸۰ بیمار پذیرائی کرد..."

اکثر مردم می‌کوشیدند تا به شیوه های گوناگون احساسات دوستانه خود را به تکیه از... به دانشجویان بنمایانند... سردی و بی اعتمادی روز اول از میان رفته بود... برخی آب می‌آوردند، برخی چای می‌دادند، و یکی از اهالی می‌گفت: " وقتی دانشجویان کنگنه می‌زنند چون آدم به جوش می‌آید... چطور ممکن است انسان بعد از ۱۵ سال تحمیل بیاید و عملگی کند... حتی کودکان جرادیه نیز به جمع پیوستند... "در وسط نهر... تخته پل‌سازهای روی آب نداخته بودند که روی آن کاغذی را حمل می‌کرد و به خط بچه گانه‌ای روی کاغذ نوشته بودند: "نده باد دانشجویان..."

روز یکشنبه سازمان امنیت به تهدید رسمی برآمد و تعطیل کار را اعلام داشت... "در همین حال مردم جوانیه برای پذیرائی از دانشجویان بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند و در حالیکه فقر جازه نفس کشیدن نمی‌داد، همه هستی خود را با دلی گشاده به پای دانشجویان می‌ریختند... آنان را سر سفره خود می‌نشاندند..."

گزارش دانشجویان، ساده دلانسه می‌افزود: "حالا ملت و دولت در دی فطب قرار گرفته بودند: ملت همراه دانشجو و دولت دشمن دانشجو..."



در خرداد ای روز گروه بیشتری از دانشجویان به اردو پیوستند و تعداد به ۵۰۰ نفر رسید. برخی که کمتر آرموده بودند، آسیب جسمی هم دیدند. از جمله انگشت پای دانشجویی زیر پل ماند و قطع شد. دانشجویان همه اینها را پای افتخارات خود نوشتند و دلشاد از ایمنی که سرانجام به دنیای زمستانشان راه یافته اند، تا جایی که سیمانی را که از کارگر ترسیم می‌کنند، در خود می‌دیدند و می‌نوشتند: "چهره‌ها از تابش آفتاب قهوه‌ای شده بودند، لاروسی ادامه داشت، و پایه‌های آژن و دوم پل به طور کامل به پایان رسید".

در این اردو دختران دانشجوی نیز در چیدن آجر و سالدن گل‌باری می‌دادند. "جوادیه بسیار شده بود و این بیداری چون موجی سراسر منطقه را فراگرفت". حتی کشتارگاه‌های منطقه "میلغی از فیوض اعانه دانشجویان را خریداری کردند و صنف‌گرگی دانشجویان را به ناهار می‌همان نمود. همان روز سازمان اسنت اعلام کرد: "از فردا اجازه کار نخواهیم داد". اما این شهید هم نگرفت. دانشجویان: دلگرم از همبستگی مردم، پاسخ دادند: "ما در میان نهر به لاروسی خواهیم پرداخت. چترها و زاندارم بیاورند و کار ما را مانع شریند".

روز چهارشنبه کار دو پل که به دست دانشجویان بنا شده، پایان گرفت، اما پل سوم هنوز کار فراوان در پیش داشت. نسل جوان امروز از این پیروزی یاد می‌کرد و می‌نوشت: "در میان مبارزه، دره‌دگاه اندیشه‌های مردم، در کوچه پس‌کوچه‌های شهر، دانشجویان پیروز بودند. هم دوست و هم دشمن این پیروزی را احساس می‌کردند. یکی از شوق می‌ستائید و آن دیگری از خشم دندان برهم می‌فشرد و چنگ نیز می‌کرد".

برای پایان پل سوم دانشجویان تصمیم به کار شبانه گرفتند و با کار جمعی و طاقت فرسا سرانجام بنای پل سوم را هم به آخر رسانیدند. "مردم و دانشجویان روی پل سوم بزرگ‌کسبه بدست دانشجویان و برای مردم ساخته شده بود، گردآمدند و با احساسی شگرف که در قالب هیچ کلمه یا جمله‌ای نخواهد گنجید، پل را افتتاح کردند". و آنگاه در تودیع از مردم که دل به ترک آنان نمی‌دادند، اعلامی‌های خواندند و "در میان فریاد شوق آنان محل را سرک گفتند" (گزارش اردو، پیام دانشجوی، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۱).

در طی این روزها، چنانکه از گزارش هم‌پیداست، هیچ حزب و گروه سیاسی به اندیشه بهره‌برداری بر نیامد، هیچ کس نسایندگی این و آن طیفه را مدعی شد، هیچ نیروئی نتوانست تکیارچگی جنبش دانشجویی را برهم زند. دانشجویان خود به این نکته پی برده بودند که سه ار شعارهای توخالی کاری ساخته نیست. هرگز نمی‌توان دستی از دور بر آتش داشت و بسرای دیگری نسخه مبارزه صادر کرد، چنانکه در نتیجه گیری از آزموده‌های خود در اردوی جوادیه نوشتند: "تنها با کار در میان مردم و برای مردم، می‌توان مردم را همراه کرد".

ساعت دکتر امینی که بر تلاش جنبش دانشجویی و تقوید بین در برابر خواست‌های بشری استوار بود، راه را به نهخت خردن، با سرکردگی فکری نهضت آزادی، (به سال ۱۳۶۲) گشود. گرچه دانشجویان در برابر آن رویداد "ارتجاعی" استاندند و پیام ۴۲ راه بود "مالکان بزرگ" دانستند، اما تولید گروه‌های نوپا، از یطن نهضت آزادی، و مسدای دانشجویان را رفته رفته خاموش کرد و جنبش دانشجویی را به راه نویینی سوق داد، چنانکه بدست خواهیم داد.